

نقش سامانیان در تحرکات سیاسی - نظامی طبرستان

جواد هروی

استادیار گروه تاریخ، دانشگاه آزاد واحد علوم تحقیقات تهران

تاریخ دریافت: (۱۳۹۸/۰۷/۰۲) تاریخ پذیرش: (۱۳۹۹/۰۱/۲۵)

The Role of the Samanids in Tabarestan's Political-Military Movements

Javad Heravi

Assistant Professor of History, Azad University, Science and Research, Tehran

Received: (2019. 09. 24)

Accepted: (2020. 04. 13)

Abstract

The unstable role of the Samanids over a century in Tabarestan was not without effect. The main element in the political and military domination of the Khorasan amirs in the province was the widespread unrest following the rise of the Alawites, the weakening of the Abbasid Caliphate, and especially the conversion of Tabarestan into a refuge for sinful commanders and claimants. The military conquest of Tabarestan in this time can be actually in line with the policy and intentions of the Al-e Saman government.

In such a storm of fire and blood, the sword of a Dailamid's skirmishers in the boiling furnace of Tabarestan events, instigated and devised by the Samanids, undoubtedly laid the foundation of the dialectic governments, not only the fate of Iran; Rather, it will transform the political and military life of Islamic lands and the caliphate. The result was that Tabarestan, which itself did not have the requisite integrity to establish a stable government at the beginning of the fourth century AH, was subject to political stability by the end of the fourth century.

The research method in this paper is descriptive-analytical and based on references to sources and references.

Keywords: Tabarestan, Woshmgir, Ale-Ziar, Ale-Bouyid, Samanid's Intervention.

چکیده

نقش ناپایدار سامانیان طی یک قرن بر طبرستان، بی‌سبب و حتی بی‌نتیجه نبود. عنصر اصلی در سلطه سیاسی و نظامی امیران خراسان بر این ولایت، نابسامانی‌های گسترده پس از ظهور علویان، تضعیف استیلای خلفای عباسی و به ویژه تبدیل طبرستان به پناهگاهی برای سرداران عاصی و مدعیان بر سامانیان بود. چنانچه استیلای نظامیان بر طبرستان در این روزگار را هر آینه می‌توان در راستای سیاست ورزی و مقاصد دولت آل سامان برشمرد.

در چنین هنگامه‌ای از آتش و خون، بی‌شک شمشیر آخته سرداران دیلمی در کوره تفتیده وقایع طبرستان که از سوی سامانیان به تمهید و تدبیر دامن زده و آبدیده شده بود؛ ناباورانه ساختار دولت‌های دیالمه را پی ریزی نمود، تا نه تنها سرنوشت ایران؛ بلکه حیات سیاسی و نظامی سرزمین‌های اسلامی و خلافت را نیز دگرگون سازد. نتیجه اینکه طبرستانی که خود در آغاز قرن چهارم هجری از جامعیت لازم بر تثبیت حکومتی پایدار برخوردار نبود، بستر ساز ثبات سیاسی پایان قرن چهارم گردید.

روش تحقیق در این مقاله توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر استنادات به منابع و مآخذ است.

کلیدواژه‌ها: طبرستان، وشمگیر، آل زیار، آل بویه، مداخلات سامانیان.

۱. مقدمه

آنچه در وقایع خراسان و طبرستان در قرن چهارم هجری رخ داده است را نمی‌توان بی‌علت انگاشت. در لابلای رخداد‌های این عصر، ناپیستی سیاست‌های آل سامان را به خصوص در طبرستان آنهم به طبع اهداف و مقاصد درازمدت دولت سامانی نادیده گرفت. بر اساس مستندات تاریخی مقبول به نظر نمی‌رسد که وقایع طبرستان صرفاً یک رشته تحولات بی‌علت باشد که ناخواسته التهابات نظامی را دامن بزند. لذا ناپیستی نقش آل‌سامان را در نابسامانی‌های طبرستان کم‌رنگ بدانیم، زیرا (خواسته یا ناخواسته) نقش اصلی به سیاست‌های این دولت متأثر از فضای خراسان بزرگ باز می‌گردد. بنابراین مطالعه و تبیین تاریخ طبرستان در این عهد، بی‌تأثیر از نقش اساسی سامانیان؛ ناکامی پژوهش‌ها در این عرصه را بدنبال خواهد داشت.

تاریخ گزارش می‌کند که هم‌زمان با اقتدار امیر اسماعیل سامانی در ماوراءالنهر و قدرت‌یابی عمرولیث صفاری در سیستان و خراسان، محمدبن زید علوی در طبرستان (۲۸۷-۲۷۰ق/ ۹۰۰-۸۳۳م) قدرت تازه‌ای گرفت. این تقارن، سبب اصطکاک سیاسی و در نهایت نظامی در ولایت جرجان و طبرستان شد (ابن فقیه، ۱۳۴۹: ۱۵۹). همین برخوردها میان رافع ابن هرثمه و نایب او، محمد بن هارون، نیز موجب درگیری‌های چندی در طی یک دهه تا ۲۸۷ق/ ۹۰۰م گردید. پس از عزل رافع ابن هرثمه، وی با علویان طبرستان همراه شد و در ۲۸۳ق/ ۸۹۶م در نیشابور به نام محمد ابن زید خطبه خواند.

این نکته‌گویای آن است که زمامداران علوی در جرجان، سیطره زمامداران خراسان را بر این

مناطق برنمی‌تافتند و مترصد فرصتی بودند تا خودمختاری خویش را از خراسانیان عملی کنند. این قضیه مایه کشمکش دائمی میان مدعیان و سرداران متواری در طبرستان شد.

جغرافیای این سرزمین نیز واجد ویژگی‌هایی بود که در رویدادهای سیاسی این منطقه تأثیر بسیار داشت. مسئله اصلی در پژوهش حاضر بررسی این نکته است که چرا حاکمیت متلاطم یکصد تن از سرداران نظامی در حدود پنجاه سال، بر فضای مشوش حاکم بر طبرستان به طول انجامید؟

همان‌گونه که قابلیت منطقه طبرستان برای جذب سرداران فراری از قدرت‌های مختلف سیاسی، به‌ویژه قلمروی دولت سامانیان و علویان در این ناحیه را نمی‌توان انکار نمود. فضایی که در طبرستان متبلور شده بود تا این میزان از سرکشی و طغیان سرداران نظامی را - آن‌هم در این مقطع از زمان - میسر سازد، خود به خود به‌وجود نیامده بود. حاکمان مستولی بر طبرستان را بایستی خواسته یا ناخواسته اکثراً مدعیان تازه و یا سرکشان بر اقتدار عباسیان و سامانیان دانست. نکته اساسی در این مقاله نیز می‌تواند بر محور تلاش عامدانه سیاسی عباسیان بر حضور قوای دولت سامانی در طبرستان باشد.

اهداف این تحقیق نیز بررسی سیر پرتلاطم قدرت سیاسی و نظامی در ولایت طبرستان به تبع حاکمیت سامانیان است. به گونه‌ای که بی‌ثباتی در این ولایت معلول دخالت‌های پیدا و پنهان امیران سامانی به نظر می‌رسد.

پرسش اصلی در این پژوهش بر اساس بررسی تأثیر تحریکات و اقدامات سامانیان و خلافت

اتكاء ورزیده اند. لذا جای تألیف جامع و مستندی پیرامون طبرستان در قرون سوم و چهارم هجری؛ و سلسله مقالات تحلیلی از وضعیت این ولایت همچنان خالی است.

بنابراین گذشته از منابع دست اول همانند تاریخ جرجان، تألیف ابوالقاسم حمزه سهمی؛ مقاتل الطالبیین، نوشته ابوالفرج اصفهانی؛ تاریخ طبرستان، نوشته ابن اسفندیار؛ و...؛ معدود پژوهش‌هایی پیرامون منطقه طبرستان در قرن چهارم هجری انجام گرفته است، همچون گرگان‌نامه، تألیف مسیح ذبیحی؛ استرآباد و گرگان، نوشته اسدالله معطوفی؛ و مقالاتی چند از دکتر صالح پرگاری و دکتر علی‌اکبر کجباف و...؛ که می‌توانند مورد استفاده اهل تحقیق قرار گیرند و در این مقاله نیز مورد استفاده واقع شده اند.

۲. هدایت شورش‌های ضد سامانی به طبرستان

تکاپوهای سیاسی - نظامی داخلی طبرستان در نیمه قرن سوم هجری با کشمکش‌های این ولایت در قرن چهارم که از بیرون تحریک می‌شد، کاملاً با یکدیگر متفاوت اند. به تعبیری دیگر، مجادلات و درگیری‌هایی که پس از تأسیس دولت سامانیان در طبرستان شکل گرفت، متأثر از تحركات بیرونی امیران سامانی در این منطقه بود. بی‌ثباتی ناشی از فرار مدعیان به طبرستان، پای سپاهیان خراسانی را به این منطقه گشود. لذا دفع نیروهای عصیانگر نظامی به نواحی طبرستان، به سرازیر شدن قوای سامانی به این منطقه منجر گردید.

از دیگر سوی نیز با مشروعیت‌بخشی قوای سامانی در طبرستان، از سوی خلیفه عباسی، نیت باطنی خلافت در کوتاه نمودن دست مخالفان نیز عملی شد؛ و روال

عباسی بر خیزش‌های گسترده سیاسی و نظامی سرداران طبرستان، سامان یافته است.

به نظر می‌رسد فرضیات مطرح شده در این پژوهش آنست که به‌رغم موقعیت جغرافیایی خاص منطقه طبرستان که حالت پناهگاه به این منطقه می‌بخشید به ویژه ملهم از تبلیغات شیعی را نمی‌توان یک تصادف دانست. به جرأت باید اذعان نمود که مداخلات عباسیان و به‌ویژه حضور سپاهیان آل سامان، مهم‌ترین علل تشدید تشنجات سیاسی و ترغیب رؤسای نظامی در بروز کشمکش‌های سیاسی، دینی و حتی اجتماعی در طبرستان بوده است.

روش تحقیق در پژوهش حاضر مبتنی بر تشریح توصیفی - تحلیلی رخدادهای نظامی در ولایت طبرستان، و تحلیل مستند در نحوه برخورد سامانیان با عاصیان و سرکوب شورش‌های سیاسی با تمسک بر منابع دست اول تاریخی و برخی تحقیقات محققان اخیر است. البته در اینجا تلاش گردیده است تا در کنار استنادات دقیق بر منابع اصلی، هم‌زمان، علت‌یابی لازم بر تأثیر این تحولات در آینده دیگر ولایات ایران به‌ویژه خراسان نیز صورت پذیرد.

پیشینه تحقیق، نشان‌گر فقدان پژوهش‌های لازم در پردازش تحولات این منطقه سوق‌الجیشی در روزگار پرغوغای آستانه قرن چهارم هجری و یک قرن پس از آن است. به جز پاره‌ای تحقیقات که پیرامون ظهور دیالمه نگاشته شده و در آن به خاستگاه آل زیار و آل بویه پرداخته‌اند؛ مقالات اندکی پیرامون این روزگار پژوهش نموده‌اند. این قلیل مآخذ هم بیشتر از آنکه به تحلیل و بررسی رخدادهای پردازند، تنها به وقایع‌نگاری توصیفی

از سوی سامانیان به فرمانروایی طبرستان منصوب شد (طبری، ۱۳۶۹: ۱۵/۶۷۱۴؛ بیهقی، ۱۳۶۱: ۶۸)؛ لیکن وی پس از چندی بر سامانیان عصیان ورزید (۲۸۹ق/ ۹۰۲ م) و بلافاصله به سوی ناحیه ری متواری شد. او در ری از سپاهیان سامانی شکست خورد و به دیلم متواری شد. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۲۳؛ ابن مسکویه، ۱۳۶۷: ۵/۲۶).

در همین زمان، مکتفی خلیفه عباسی جانشین معتضد گردید و منشور حکومت بر طبرستان و ری را برای امیر اسماعیل سامانی فرستاد (طبری، ۱۳۶۹: ۱۵/۶۴۲۷). اسماعیل سامانی نیز برادرزاده خود ابوصالح منصور ابن اسحاق را بر حکومت شهر ری گماشت (همان: ۱۵/۶۷۲۴؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳/۳۵۵).

پس از چندی چون فضای سنگینی از حضور قوای سامانی در طبرستان احساس گردید، امیر اسماعیل سامانی به اجبار، فرزندش احمد را به اداره ولایت جرجان، و ابوالعباس عبدالله ابن محمد را بر حکومت طبرستان گمارد و هر دو را به سرکوب محمد ابن هارون مأموریت داد. محمد ابن هارون که با ناصر کبیر بیعت و با جستان وهسودان از داعیان دیلمی نیز متحد شده بود، همراه مردم بسیاری از دیلم به سوی آمل سرازیر شد. لیکن در مصاف با سپاه سامانیان شکست خورد و عده زیادی از سپاهیان کشته شدند.

این پیروزی اسباب افزایش قدرت سامانیان در ولایت طبرستان را فراهم ساخت. کیاست ابوالعباس نیز موجب تحکیم هرچه بیشتر حاکمیت سامانیان بر این بلاد گشت (طبری، ۱۳۶۹: ۱۵/۶۷۲۱؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۲۴). بار دیگر محمد

رویدادها نیز نشان‌گر همین نکته است.

عمرولیث صفاری، در پیکار بلخ، از امیر اسماعیل سامانی شکست خورد و به اسارت افتاد (مسعودی، ۱۳۷۰: ۲/۶۵۹). بنابراین محمد ابن زید، فرصت را مناسب دید و در پی تصرف برخی از نواحی خراسان برآمد. او با استقرار در جرجان، بیست هزار سپاهی را به قصد تصرف برخی از نواحی خراسان ارسال نمود (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۵۷؛ مرعشی، ۱۳۶۳: ۲۹۹). اسماعیل سامانی، محمد ابن هارون را که سابقه نظامی در این منطقه داشت، برای دفع محمد ابن زید به جرجان فرستاد (طبری، ۱۳۶۹: ۱۵/۶۷۰۸؛ ابن مسکویه، ۱۳۶۷: ۵/۱۳). بنابراین ولایت طبرستان در سال ۲۸۷ق / ۹۰۰ م، شاهد جنگی بزرگ بود تا اینکه سپاه سامانی با تدبیر نظامی، بر نیروهای وسیع علویان غلبه یافته و به قلع و قمع آنها مبادرت نمود (مسعودی، ۱۳۷۰: ۲/۶۵۹؛ ابن مسکویه، ۱۳۶۷: ۵/۱۳).

پیکر نیمه‌جان محمد ابن زید علوی را که در این معرکه جراحت سخت برداشته بود به جرجان رسانیدند. اما اجل به وی مهلت نداد و درگذشت و او را در محلی به نام گور داعی دفن نمودند (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۵۷). فرزندش زید ابن محمد نیز به اسارت درآمد و او را به بخارا فرستادند تا در آنجا به اکرام زیست و دختر حمویه ابن علی را نیز به ازدواج درآورد (ابوالفرج اصفهانی، ۱۳۶۷: ۶۳۲؛ ابن اثیر، بی تا: ۱۳/۲۴).

شاید نگاه داشت زید ابن محمد در بخارا برای دل‌نگرانی از رویدادهای آینده طبرستان و استفاده از او در مواقع لزوم بود. از این پس محمد ابن هارون

ابن هارون و ابن جستان جهت استخلاص طبرستان از سلطه سامانیان، سپاهی گران را فراهم ساختند. ابوالعباس بر قوای داعی و محمد ابن هارون غلبه یافت. سپس به امیر سامانی نامه ای فرستاده و از سستی فرزندش شکایت نمود. اسماعیل سامانی، بلافاصله فرزندش را مؤاخذه و از حکومت جرجان معزول ساخت و شخصی به نام پارس (بارس الکبیر) را به جای او منصوب کرد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۲۵؛ ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۶۱-۲۶۳).

پارس یا بارس الکبیر، از حاجبان بزرگ امیر اسماعیل، در ۲۹۰ ق/ ۹۰۳ م به حکومت رسید و به طرح نقشه ای جهت پایان بخشیدن به غائله محمد ابن هارون و دست‌اندازی علویان بر خراسان مبادرت کرد. او توانست محمد ابن هارون را دستگیر و به بخارا اعزام کند. محمد ابن هارون چون به بخارا رسید، او را در شهر گردانیدند و سپس در سردابی کرده و درب آن را بستند تا به جرم خیانت، از تشنگی و گرسنگی جان داد. عصر حاکمیت ابوالعباس عبدالله ابن محمد بر طبرستان، شرایط مناسبی را برای مردم به وجود آورد و به نوشته تاریخ «عدل و انصاف سامانیان بر این منطقه مستولی شد؛ به نحوی که مردم طبرستان به هیچ عهد ندیده و از اسلاف خود نشنیده بودند» (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۵۹). در همین ایام دسته‌هایی خودسر از اقوام روس به سواحل طبرستان هجوم آوردند و ابوالعباس این نیروها را سرکوب نمود که این تهاجمات در سال‌های بعد نیز به همراهی کشتی‌های روسی ادامه پیدا کرد (مرعشی، ۱۳۶۳: ۲۶۶؛ جمالزاده، ۱۳۷۲: ۲۳).

۳. نصر سامانی و دخالت در اوضاع طبرستان

ظهور ناصر کبیر (أطروش) و قدرت‌یابی گسترده او در آغاز قرن چهارم هجری در طبرستان حادثه‌ایست که بایستی با دقت بیشتر در آن تأمل نمود؛ زیرا این واقعه سه نتیجه را در پی داشت:

۱. دولت سامانی در جوار قلمروی خویش با یک مدعی تازه روبه‌رو می‌شد که خطرات بسیاری را از جهات سیاسی، مذهبی و نظامی فراهم می‌آورد و می‌توانست منافع و قلمروی حاکمان خراسان را به خطر بیندازد.

۲. طبرستان می‌توانست مأمن و پناهگاه مناسبی برای مخالفان باشد. چنان‌که این‌گونه نیز شد و بسیاری از مدعیان و مخالفان به طبرستان هزیمت نموده و در آنجا علیه منافع و قوای سامانی فعالیت کردند.

ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۶۱-۲۶۳).

با درگذشت امیر اسماعیل سامانی، پسرش احمد

مسکویه، ۱۳۶۷: ۵/ ۱۳۳؛ ابن خلدون، ۱۳۶۶: ۲/ ۴۸۶؛ بنابراین با قدرت‌یابی ناصر اطروش، استیلای چهارده ساله سامانیان بر طبرستان به پایان رسید و تا هنگامی که اطروش در قید حیات بود (۳۰۴)، سامانیان را بر طبرستان راه نبود.

پس از مرگ ناصر طی چهار سال سکوت معناداری بر منطقه حاکم گشت که سیادت بر آنجا را سخت می‌نمود. اما شکست لیلی ابن نعمان (۳۰۸) از سپاه سامانی، ناخشنودی سرداران نظامی را چندان بالا برد که قصد توطئه علیه داعی و انزوای او را نمودند. این موضوعات موجب سلطه دوباره سامانیان بر طبرستان گشت.

سیاست تازه سامانیان در طبرستان مبتنی بر حمایت از سرداران برجسته دیلمی قرار گرفت. این تدبیر البته پاسخ روشنی نداد و این سرداران پس از چندی خود مدعیان تازه علیه سامانیان شدند. مثلاً اسفار که در ۳۱۱ ق/ ۹۲۳ م، قصد هجوم گسترده به طبرستان را داشت، با شکست وارده بر او مجدداً به خراسان عقب نشست (مسعودی، ۱۳۷۰: ۲/ ۷۴۴؛ ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۹۱).

هجوم سامانیان به طبرستان به فرماندهی نصر دوم سامانی نیز توفیقی را نه تنها حاصل نکرد، بلکه سپاه سی هزار نفری او را نیز دچار سختی و غافلگیری نمود. امیر نصر طی مصالحه‌ای در سال ۳۱۴ ق/ ۹۲۶ م، با پرداخت بیست هزار دینار به داعی، سپاه خود را از مخمصه درگیری خلاصی بخشید (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۹۰؛ ابن اثیر، بی تا: ۱۳/ ۲۰۱).

نصر سامانی مجدداً سپاهی را در ۳۱۶ ق/ ۹۲۸ م، به سرداری ابن محتاج و به همراهی اسفار ابن شیرویه جهت چیرگی بر طبرستان اعزام نمود.

۳. خلافت عباسیان از ظهور اطروش ناخشنود گردید و به دنبال سرکوب او برآمد.

در چنین شرایطی بود که اوضاع بر سامانیان گران آمد و مترصد فرصتی جهت دخالت در امور طبرستان شدند. ناصر کبیر نیز بلافاصله به انجام اقداماتی برای توسعه دامنه اقتدار خویش برآمد. از جمله از سرهنگان سپاه ناصر، لیلی ابن نعمان دیلمی با شکست قراتکین، حاکم رانده شده سامانی از جرجان، زمینه را برای هجوم به نیشابور و استیلای بر آنجا فراهم نمود و با شکست قراتکین، بر شهر نیشابور مسلط و خطبه بنام داعی صغیر زد (۳۰۸ ق/ ۹۲۱ م).

پس امیر نصر سامانی در سال ۳۰۹ ق/ ۹۲۲ م، سپهسالارش حمویه ابن علی را که دختر خویش را به همسری زید ابن محمد داده بود و عملاً به صورت محترمانه در بخارا به اسارت می‌زیست (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۵۸)، را برای سرکوب لیلی ابن نعمان به خراسان و نیشابور اعزام کرد (ابن اثیر، ۱۳۸۲: ۱۱/ ۴۷۰۲). دو سپاه در ناحیه توس با یکدیگر جنگیدند، و سرانجام نیروهای لیلی در مصاف با سپاه سامانیان درهم شکسته و لیلی دستگیر و گردن زده شد. حمویه از بلندپایگان سپاه خواست تا فرمان نابودی تمام سرداران علوی را بدهند، لیکن آنان نپذیرفتند. از جمله سرداران همراه لیلی ابن نعمان که امان یافته و از مرگ رهایی یافتند اسفار، ماکان، مرداوینج، وشمگیر و پسران بویه بودند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۹۳).

این شکست برای سپاه علویان چندان سنگین بود که عده‌ای از بزرگان طبرستان را بر آن داشت تا حتی داعی صغیر را از میان بردارند (ابن

سرداران نظامى ديلى را تحريك و به قدرت نشانيدند. در اين راه امکان انتصاب برخى سرداران ديلى بر پاره اى نقاط ايران نيز فراهم مى گشت. در همين زمان بود كه پسران بويه از ماکان رخصت طلبيده و به خدمت مرداويج درآمدند.

مرداويج در سال ۳۲۱ ق/ ۹۳۳م، از شهر رى به سوى جرجان لشكر كشيد و ابوبكر چغانى را كه بر آنجا استيلا يافته بود، راند. امير نصر كه خود در اين هنگام در نيشابور بود قصد هجوم به طبرستان و نبرد با مرداويج را كرد. پس ابوالفضل بلعمى به ابونصر مطرف ابن محمد جرجانى وزير مرداويج (سهمى، ۱۳۹۸: ۲۱۷) نامه اى نوشت تا او را به سوى خود جلب نمايد. مرداويج چون از اين خبر آگاهى يافت، مطرف را به قتل رساند. پس بلعمى نامه اى به مرداويج نوشت و در آن او را از عقوبت رويارويى با نصر سامانى هشدار داد. در اين نامه بلعمى به مرداويج پيشنهاده نمود كه جرجان را ترك كرده و در قبال حكومت رى، مالياتى را ساليانه بپردازد. مرداويج اين پيشنهاده را پذيرفت و با سامانيان صلح نمود. برخى از محققان جديد، اين جريان را حاكى از رويكرد سياسى دستگاه سامانيان دانسته و بر آن خرده گرفته اند (كجباغ، ۱۳۷۸: ۲۲۱؛ پرگارى، ۱۳۷۸: ۱۱۲).

بدين ترتيب حكومت جرجان نيز در سپهسالارى ابوبكر محمد ابن مظفر چغانى درآمد و مرداويج در دو سال باقىمانده از عمرش هيچ گاه متعرض ولايت طبرستان نشد و صرفاً توجه خود را به نواحى غرب ايران معطوف كرد (ابن مسكويه، ۱۳۶۷: ۱۶۱ / ۶؛ گرديزى، ۱۳۶۳: ۱۹۳).

با قتل مرداويج در سال ۳۲۳ ق/ ۹۳۵م، سپاهيان زيارى با برادرش وشمگير همراه شدند. پس

اسفار داعى صغير را به قتل رسانيد و بر طبرستان استيلا يافته و به نام نصر سامانى خطبه خواند.

سامانيان در حالى كه دريافته بودند، استقرار حاکمان آنان در طبرستان نمى تواند استمرار يابد، در تلاش بودند تا اوضاع طبرستان را از طريق حمايت از مدعيان قدرت و افزايش تنازعات سياسى و نظامى و لشكركشى هاى گاه و بيگاه در آشوب نگاه دارند. اين سياست گرچه در كوتاه مدت توانست اهداف سامانيان را محقق سازد، ولى در درازمدت به شكل گيرى حكومت هاى آل زيار و آل بويه منجر شد.

بستر اوليه شكل گيرى آل زيار، اقدامات سياسى و نظامى اسفار ابن شيرويه است كه در آغاز تحت الحمايه سامانيان بود. اسفار با حمايت سامانيان به يك باره خود را بر سرزمين هاى طبرستان و جرجان و رى و قزوين و زنجان مستولىديد. لذا مترصد آن شد تا جلوس نموده و در رى تاج گذارى نمايد. ليكن زياده خواهى اسفار موجب طرد او از جانب مردم و سپاهيانش شد. تا جايى كه يكى از سردارانش به نام مرداويج، او را به قتل رساند (۳۱۹ ق/ ۹۳۱ م) و دولت ديلىمان آل زيار را در ديلى و گيلان تثبيت نمود (مسعودى، ۱۳۷۰: ۷۴۴ / ۲؛ مجمل التواريخ والقصص، ۱۳۱۸: ۳۸۹).

ماكان ابن كاكى نيز كه در حفظ اقتدار خود تلاش بسيار مى كرد، مدتى حكومت طبرستان را در اين زمان به دست داشت. ليكن چون توان مقابله با مرداويج را نيافت، طبرستان را رها كرد و به نيشابور پناه برد. هجوم مشترك ماکان و سپاه سامانيان نيز موجب استخلاص جرجان نگرديد و ماکان از سوى آل سامان به حكومت كرمان اعزام شد.

بنابراين زمانى كه سامانيان دريافتند كه امکان استيلاى بر طبرستان را نخواهند يافت؛ برخى از

فرستاد. وشمگیر که به دربار نوح سامانی پناهنده شده بود (پناهندگی به دربار سامانیان نشانه پیوستگی با امیران دیلمی بود)، با کمک سامانیان بر جرجان استیلا یافت. لیکن این پیروزی چندان نپایید.

مجدداً در سال ۳۳۵ق/ ۹۴۶م، به همراه سپاهی انبوه از آل سامان بر طبرستان یورش برد و آنجا را تسخیر نمود. حاکمیت بر شهر جرجان در این سال‌ها ثبات نداشت و زمام امور آن چندین نوبت دست به دست تغییر کرد. سقوط بخارا نشان‌گر رخنه ضعف و شورش در کالبد نظام زمامداری سامانیان بود (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۳۲؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۴۱).

با استقرار مجدد نوح بر بخارا پس از صد روز، منصور قراتکین مأمور تسخیر طبرستان گردید. در همین ایام، محمدابن عبدالرزاق متواری و به نزد رکن‌الدوله که در جرجان به سر می‌برد رفت و امان طلبید. پس منصور قراتکین به همراه وشمگیر، عازم طبرستان شد،

زمام امور جرجان در این حال در دست حسن فیروزان بود. منصور طرح مصالحه با فیروزان را گذاشت و وشمگیر را نیز در جرجان گذاشته و خود به نیشابور خود بازگشت (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۹۹؛ ابن خلدون، ۱۳۶۶: ۳/ ۵۰۰).

پس از این ایام، طبرستان، عملاً تحت استیلا آل بویه قرار گرفت، و در سال ۳۴۴ق/ ۹۵۴م، رکن‌الدوله وارد شهر جرجان شد و وشمگیر به خراسان هزیمت کرد. آل بویه در قبال دریافت مبلغی سالیانه با سامانیان در این سال مصالحه نمود و از متصرفات شرقی خویش چشم پوشید. لیکن در سال ۳۵۱ق/ ۹۵۵م، رکن‌الدوله به طبرستان و

وشمگیر فردی به نام بانجین را به امیری طبرستان اعزام نمود و او توانست قوای سامانی را از منطقه بیرون کند. تهاجم ماکان ابن کاکي و ابوبکر چغانی به جرجان در سال ۳۲۴ق/ ۹۳۵م، در وهله اول به شکست انجامید؛ اما بزودی پس از درگذشت بانجین، ماکان بر جرجان استیلا یافت. او نیز پس از اندک زمانی بر سامانیان ترمز ورزید.

تاریخ چهار ساله طبرستان در میان سال‌های ۳۲۴-۳۲۸ق/ ۹۳۶-۹۴۰م، کمی مخدوش و فراموش شده است (ابن مسکویه، ۱۳۶۷: ۶/ ۳۰؛ ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۹۵) که نمی‌بایست از منظر محققان تیزبین دور بماند. در محرم ۳۲۸/ اکتبر ۹۳۹، نصر سامانی، ابوعلی چغانی را به طبرستان فرستاد. پیکاری به مدت هفت ماه بر دروازه جرجان ادامه یافت تا اینکه سامانیان بر جرجان استیلا یافته و ابراهیم سیمجور به ولایت‌داری آنجا منصوب گردید (ابن مسکویه، ۱۳۶۷: ۶/ ۳۱؛ ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۹۶).

۴. تبدیل طبرستان از هزیمتگاه عاصیان به خاستگاه دیلمیان

در ۳۳۱ق/ ۹۴۴م، با درگذشت امیر نصر سامانی، حسن فیروزان که صلح میان ابوعلی چغانی و وشمگیر را نمی‌پذیرفت، سر به مخالفت و عصیان برداشت و بر سپاهیان ابوعلی که عازم نیشابور بودند ضربه سختی وارد ساخت (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۳۸؛ ابن اثیر، بی‌تا: ۱۴/ ۱۰۹).

در همان سال امیر نوح سامانی، طی فرمانی، ابوعلی چغانی را به یاری وشمگیر جهت هجوم بر شهر جرجان و بیرون راندن حسن ابن فیروزان

جايگاه پدر را در عرصه داخلى و خارجى كسب نمايد و بهمين جهت سامانیان در هدايت قواى اعزامى خویش دچار مشكل شدند. ليكن آنچه در اين ایام در نواحى مركزى ايران رخ می داد، مانع از مشاهده اين ضعف شد كه همانا درگیری های فراوان در میان مدعیان و سرداران عاصی به وجود آمده بود. طبرستان نیز از این مقوله خارج نبود. عبدالملك ابن نوح نیز چون پس از برادر به امارت سامانى نشست (۳۴۳-۳۵۰ق)، دستخوش مدعیان بسیار در داخل قلمرو خویش گشت و به ویژه سرداران ترك غزنوى در تمامی امور كشورى و حتى لشكرى و سرحدات خراسان دخالت می نمودند.

بدین ترتیب دوره امارت منصور ابن نوح (۳۵۰-۳۶۵ق) مصادف با تحولات گسترده در سطح نواحى مختلف ایران بود.

قدرت یابى دولت های دیالمه در این روزگاران، و پیگیری اهداف مشترك سياسى و نظامى در نواحى مركزى و غرب ایران، موجب جهت گیری ها و تدابیر ویژه به خصوص در قبال مناطقى چون طبرستان می گردید. لذا حمایت نمودن یا پناه جویی خواستن در این هنگامه را بايستی به درستی تحليل و بررسی نمود. زیرا هرکدام از دولت های منطقه، نسبت به مجادلات بر سر نواحى مورد ادعا، سياست های قلمروى خویش را پیاده سازی می کردند.

بنابراین، تحركات نظامى سامانیان در این عصر، و جانبدارى از امیران متوارى را می توان در نقشه عملکرد دولت سامانى یا آل زیار و یا آل بویه مدخل دانست. به تعبیری هر یک از امیران دولت هایى چون آل سامان، سعی داشتند تا ضعف داخلى خویش را پنهان و از طریق دلجویی از مخالفان مدعى و یا سرداران شكست خورده

جرجان هجوم آورد و بر آن سلطه يافت و وشمگیر نیز به ديلم و گیلان پناه جست.

وشمگیر در یک حادثه در سال ۳۵۷ق/ ۹۶۷م درگذشت و فرزندش بیستون به حكومت زیاریان رسید (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۵۶). او از سوى خلافت عباسى نیز تأیید و ولایات طبرستان و رویان بدو واگذار شد و لقب ظهیرالدوله گرفت. این چنین بود كه صلح میان آل بویه و سامانیان، پس از سی سال كشمکش، در سال ۳۶۱ق/ ۹۷۲م، منعقد گردید.

چندى بعد در سال ۳۷۱ق/ ۹۸۲م، چون فخرالدوله حاكم آل بویه در طبرستان، به مخالفت با عضدالدوله در حذف برادرش عزالدوله پرداخت، با تهدید عضدالدوله به سوى جرجان متوارى گشت. عضدوالدوله با ارسال نامه هایى به قابوس، تقاضای تحویل برادرش فخرالدوله را کرد. اما قابوس نپذیرفت، پس مؤیدالدوله به سوى طبرستان لشكر كشید و بر آنجا استیلا يافت و قابوس به همراه فخرالدوله به خراسان و نزد سامانیان رفت. در چنین حالى حسامالدوله تاش، سپهسالار سامانى، به همراهی فائق و قابوس، به سمت جرجان حرکت کردند و جرجان به محاصره قواى سامانیان درآمد؛ ليكن تسليم نشد. در همین ایام با درگذشت عضدالدوله و سپس مؤیدالدوله، جنگ داخلى دودمان آل بویه نیز آغاز شد. در این ایام سامانیان نیز گرفتار درگیری های داخلى مشابهی در دولت خود بودند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۶۴؛ عتبى، ۱۳۵۷: ۲۲۵).

سامانیان كه پس از روزگار نصر بن احمد (۳۰۱-۳۳۱) دچار ضعف داخلى شده و به تدریج، اهل شمشیر به جای اهل قلم بر اریکه قدرت نشستند. نوح ابن نصر (۳۳۱-۳۴۳ق) دیگر نتوانست

جرجان به فتح نیشابور مبادرت کرد. پس از چندی که منازعات داخلی سامانیان در خراسان بالا می‌گرفت، ابوالقاسم سیمجور که از جانب محمود غزنوی متواری شده بود، به طبرستان آمد و از سوی فخرالدوله نواخته و مقرری دریافت کرد (بیهقی، ۱۳۵۶: ۲۶۳؛ عتبی، ۱۳۵۷: ۱۱۲).

طبرستان پس از این روزگار، ملجاء و پناهگاه سرداران متواری شده از سامانیان در برخی از ادوار شد. چنان که بکتوزون از مقابل سپاهیان ترک غزنوی به جرجان پناه برد (۳۸۹ ق/ ۹۹۹م) و پس از چندی مجدداً به خراسان بازگشت (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۷۸؛ بیهقی، ۱۳۵۶: ۱۶۸).

بر مبنای تحلیل پیشین؛ دلجویی از متواریان و صاحب منصبان مدعی و پناهجویان موثر در روند شکل‌گیری قدرت، به سیاستی عام و گسترده تبدیل گشت که به تدریج از جانب امیران و وزیران حتی آل بویه نیز تعقیب می‌گشت. قلمروی سامانیان از ناحیه مرزهای شرقی خود و به خصوص ترکان قراخانی دچار تهدید شده بود و در سال ۳۸۲ ق/ ۹۹۴م بخارا سقوط کرد و نوح ابن منصور (۳۶۵-۳۸۷ ق) برای مدتی متواری گشت (عتبی، ۱۳۵۷: ۹۲).

با به قدرت نشستن برادرش منصور ابن نوح (۳۸۷-۳۸۹ ق) مجدداً ایلک خانان قراخانی بر ماوراءالنهر تهاجم ورزیده و در سال ۳۸۹ ق بخارا سقوط کرد. در این میان تحریکات امیران غزنوی و دیگر مدعیان منطقه خراسان نیز بی‌تأثیر نبود.

در چنین وضعی، خاندان در حال فروپاشی سامانیان چندان توانی بر هدایت نیروهای خویش در طبرستان نداشتند. لذا حتی مداخله قوای غزنوی

خارجی، اهداف و نیات پنهان خود را تعقیب کنند. در این حال فخرالدوله در پناه سامانیان در خراسان بود که صاحب ابن عباد طی نامه‌ای، او را به فرمانروایی طبرستان و نشستن بر کرسی ولایت طبرستان فراخواند. با پذیرش این خواسته، فخرالدوله در جرجان تثبیت و استقرار یافت (نرسخی، ۱۳۶۳: ۱۳۶؛ منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۳۷).

ابوالعباس تاش نیز چون از خراسان متواری شد، نزد فخرالدوله رفت و فخرالدوله خود به ری رفت و جرجان و دهستان و استرآباد را به تاش واگذار کرد. موذن فرمانده لشکر تاش (متوفی ۳۷۹ ق) از رویان بزرگ حدیث بود (سهمی، ۱۳۹۸: ۱۵۸).

در همین اثنا، بیماری وبای شدیدی منطقه جرجان را در بر گرفت که تاش و بسیاری از یارانش به هلاکت رسیدند. مردم که دچار عذاب بسیار شده بودند بر یاران تاش شوریده (۳۷۸ ق/ ۹۸۸ م) و بسیاری را کشته و اموالشان را غارت کردند. (عتبی، ۱۳۵۷: ۸۲؛ *مجمعل التواریخ والقصص*، ۱۳۱۸: ۳۹۶).

در حوادث سال ۳۸۴ ق / ۹۹۴ م، و درگیریهای داخلی سامانیان، ابوعلی سیمجوری به جانب طبرستان و به پناه فخرالدوله دیلمی رفت. صاحب ابن عباد، فخرالدوله را متقاعد نمود که از ابوعلی اکرام نموده و او را احترام کند. لذا ابوعلی سیمجوری پس از شکست در جنگ هرات و واگذاری نیشابور، به پناه‌جویی فخرالدوله آمد. این در حالی بود که غزنویان تمهیدات لازم جهت قدرت‌یابی خویش را در خراسان فراهم می‌نمودند. پس فخرالدوله بهتر دید که ابوعلی را تجهیز نموده و به خراسان بازگرداند. لذا ابوعلی مجدداً از

۵. پيامدهاى استيلاى سامانیان بر طبرستان

استيلاى سامانیان بر طبرستان و تأثيرات مستقيم بر تحولات سياسى و نظامى آن هيچ گاه تمام عيار نبود. اما اين به معنای آن نيست که ايشان يک تاز اين عرصه ها نيز نبودند. بلکه کش و قوس تحركات جنگى و درگيرى هاى داخلى منطقه به درسى شفاف نيست. حضور آل سامان در ولايات مختلف اين ناحيه، بستگى تمام به وضعيت دربار بخارا و امنيت خراسان بزرگ داشت. هنگامى که مجادلات و کشمکش هاى داخلى ميان خاندان سامانى بالا مى گرفت، و يا نظاميان بر اريکه سياسى مسلط مى شدند، تحركات خارج از قلمروى اين دولت قابل کنترل نبود. بنا بر اين طبرستان از فضاي سياسى و نظامى خراسان، به ويژه در نيمه نخست قرن چهارم، مستقيماً تأثير مى پذيرفت.

از ميان اميران سامانى، تنها امير نصر در سه دهه اول قرن چهارم هجرى در طبرستان حضور يافت. اگرچه پيش از او نيز پدرش احمد ابن اسماعيل به عهد ولايتعهدى، به گرگان اعزام گرديد و به سبب ناتوانى و همچنين درگيرى با سپهسالاران خراسان، تويخ شد و به بخارا بازگشت. آورده اند شبي که او را در سراپرده به قتل رسانيدند، از اخبار طبرستان به او خبر دادند:

امير دلنگ و به غايت غمناک شد، دعا کرد و گفت: بارخدايا اگر اين ملک [طبرستان] از من خواهد رفتن. مرا مرگ ده (نرشخى، ۱۳۶۳: ۱۲۸). در يک تقسيم بندى پنج گانه از دوران حاکميت سامانیان طى يکصد و ده سال، مى توان سياست هاى ايشان در طبرستان را چنين بيان نمود:

مهم ترين دوره تأثيرگذار سياست هاى خارجى بر متصرفات خارج از خراسان، در نخستين دوره

به صورت آشکار در اين زمان در معادلات سياسى و نظامى خراسان و طبرستان ديده مى شود.

ابوعبدالله حلیمى در سال ۳۸۹ق به عنوان سفير از طرف امير خراسان نزد قابوس بن وشمگير شمس المعالى آمد و قابوس به نشانه دوستى، شيخ ابونصر اسماعيلى راوى بزرگ حديث در جرجان را که در بند قابوس بود، به حلیمى سفير سامانیان تسليم کرد (سهمى، ۱۳۹۸: ۱۶۵).

در سال ۳۹۰ق / ۱۰۰۰م، آخرين امير سامانى يعنى امير اسماعيل منتصر، در پى هجوم محمود غزنوى، به سوى طبرستان و به نزد شمس المعالى قابوس بن وشمگير عقب نشسته و پناه گرفت. قابوس از وي استقبال نمود و پس از چند روز او را به ترک جرجان و حرکت براى تسخيرى تشويق کرد. ليکن اسماعيل منتصر در ميانه راه، به سوى تسخير نيشابور تغيير مسير داد. ليکن از استقرار او در نيشابور چند روزى نگذشت که سپاه غزنويان از راه رسيد و اسماعيل مجبور به عقب نشينى مجدد شد.

اين بار قابوس بر خلاف دفعه گذشته، او را از ورود به جرجان منصرف ساخته و از خود راند. پس اسماعيل به سوى سرخس حرکت کرد و پس از آن دچار شکست هاى پى در پى گرديد (گرديزى، ۱۳۶۳: ۳۸۲؛ عتبى، ۱۳۵۷: ۱۸۸). تا اينکه منتصر بالاخره در سال ۳۹۵ق / ۱۰۰۵م، در ناحيه مرو، پس از تحمل ضربات پياپى و شکست هاى عديده، از پاي درآمد و آخرين نغمه دولت سامانیان نيز به خاموشى گراييد. ليکن طبرستان، همچنان به حيات و پايدارى خویش در بستر پرتلاطم تاريخ طبرستان ادامه داد.

بر اصفهان، ری و قزوین، بلکه بر طبرستان نیز استیلا یافتند.

با به خطر افتادن مرزهای شرقی و حتی سقوط بخارا، دیگر قدرت تحرکات سامانیان در طبرستان که تا پیش از این در حکم ولایتی متصل به خراسان و در قلمروی نامحسوس سامانی محسوب می‌شد، امکان‌پذیر نبود. مصالحه آل بویه با سامانیان بر سر طبرستان (۳۶۱ق/ ۹۷۲م)، پیامد چنین فضایی بود (بیهقی، ۱۳۵۶: ۳۴۴؛ ابن اثیر، ۱۳۸۲: ۱۲/۵۱۶۴).

روزگار پایانی خاندان سامانی به ضعف و ناتوانی و درگیری‌های داخلی و خارجی وسیع گذشت. بخارا چندین بار سقوط کرد و نیشابور و برخی ولایات مهم، دست به دست می‌چرخیدند. طبرستان در چنین اوضاعی نه تنها از قلمروی خراسان تأثیر نمی‌پذیرفت بلکه بر پهنه قلمروی سامانی تأثیرگذار هم بود.

بدین ترتیب استیلای سامانیان بر طبرستان نه تنها بر حیات سیاسی و نظامی آنجا تأثیرات بسزایی نهاد بلکه به موازات آن بر ساختارهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی منطقه طبرستان نیز بر اساس تقسیم‌بندی فوق، مؤثر واقع شد. به طوری که کتیبه‌های برج رسکت در ناحیه دودانگه مازندران، و برج رادکان در کردکوی، به پهلوی و هم‌زمان با استیلای سامانیان نوشته شد (معطوفی، ۱۳۷۶: ۸). تألیف کتاب‌هایی چون *قابوس‌نامه* نوشته قابوس بن وشمگیر در ۳۶۷ در عهد حاکمیت تابع سامانیان بود (عنصرالمعالی، ۱۳۶۲: ۴).

پس از سرکوبی شیعیان در خراسان، بسیاری از یاران و پیروان شیعی ایشان نیز به دلیل حصار بودن

از دولت سامانیان بود. در عصر امیر اسماعیل اول (۲۷۹-۲۹۵ق)، شکست علویان طبرستان و توفیقات نظامی در آن کاملاً روشن بود. پس از آنکه تثبیت این خاندان تمام شد، و بعد از احمد دوم (۲۹۵-۳۰۱ق)، عصر طلایی سامانیان آغاز گشت (هروی، ۱۳۹۳: ۲۳۷) و امیر نصر سعید (۳۰۱-۳۳۱)، اگرچه شخصاً در طبرستان نیز حضور یافت، لیکن آشوب‌های فراوان این منطقه مانع از توفیق بیشتر وی گشت. بیشترین اخبار سامانیان در طبرستان به این دوره باز می‌گردد (طبری، ۱۳۶۹: ۱۵/۶۷۲۵). پس از کودتایی که به برکناری نصر از امارت بخارا انجامید، عملاً دوران تنزل اقتدار سامانیان نیز آغاز گردید و پیامد مستقیم این تغییرات، تضعیف حضور قوای سامانی در مناطقی چون سیستان و طبرستان بود. نوح (۳۳۱-۳۴۳) و پسرانش، عبدالملک (۳۴۳-۳۵۰) و منصور (۳۵۰-۳۶۵)، تلاش‌های گسترده و فراوانی را در لابه‌لای قدرت‌یابی دیالمه برای تفوق بر طبرستان انجام دادند. لیکن با ظهور آل بویه، امکان استیلای تمام عیار دیگر امکان‌پذیر نگردید. حتی سامانیان به وضوح از تسلط بر منطقه ری بعد از این نیز درماندند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۵۶).

سیاست‌های خارجی حضور سامانیان مقارن با دوره چهارم، یعنی عصر امارت نوح سوم (۳۶۵-۳۸۷)، کاملاً کمرنگ و ناچیز می‌نماید. دولت سامانی آن‌چنان درگیر تشنجات درونی خویش گشت که از دخالت مؤثر در بلادی چون طبرستان بازمانده بود. همین نکته موجب دخالت‌های روزافزون آل بویه در طبرستان شد. آل بویه نه تنها

سلطه سامانیان است.

۶. نتیجه

سامانیان را باید مهم‌ترین نقش آفرینان پیدا و نهان در صحنه‌های سیاسی - نظامی و حتی فرهنگی و اقتصادی طبرستان در نیمه نخست قرن چهارم هجری دانست. به دنبال حضور سپاهیان سامانی در طبرستان و مداخلات خواسته و یا ناخواسته ایشان در امور منطقه، و همچنین تأیید خلفای عباسی بر مشروعیت حاکمیت سامانی، و به تبع قابلیت جغرافیایی منطقه، کشمکش و عصیان گسترده بر جان این منطقه در افتاد که نتیجه انتقال قهرآمیز تحولات خراسان از جانب امیران سامانی به طبرستان و شعله‌ور شدن فضای سیاسی و نظامی آنجا بود. در این میان، مدعیان دیلمی که در آغاز در جرگه سربازان سامانی بودند؛ پس از چندی به عنوان سرداران و حکام سامانی و سپس دست نشانندگان مدعی و در پایان سلاطین مستقل نواحی مرکزی و غربی ایران درآمدند و پس از لختی بر شخص خلیفه نیز مسلط گردیدند. تصور نمی‌رفت که استیلای آل سامان بر طبرستان، موجب تشدید ستیزه‌جویی‌ها و کشمکش میان مدعیان شود. بنابراین طبرستان منزوی پیش از حضور سامانیان، پس از سلطه آل سامان، به کانون مهم‌ترین مدعیان تاریخ سیاسی و نظامی ایران در قرون چهارم و پنجم هجری و خاستگاه دولت‌های دیالمه مبدل شد.

منابع

ابن اثیر، عزالدین (بی‌تا). *تاریخ کامل ایران و اسلام*.

طبرستان در آن پناه گرفتند. ایشان در فقه با اهل سنت و جماعت توافق داشته و با مسالمت و مدارا زندگی می‌کردند (بویل و دیگران، ۱۳۸۵: ۵/۲۷۸). برخی جغرافی دانان این روزگار نیز اکثر مردمان این منطقه را برخوردار از مذاهب شیعی زیدی و حنفی برشمرده‌اند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲/۵۲۵).

پیشرفت صنعت در قرن چهارم هجری در این ناحیه به سبب نفوذ صنایع خراسان هم‌زمان با حاکمیت امیران سامانی در طبرستان گسترش یافت. طرح و نقوش سفالینه‌های مکشوفه از این روزگار شامل نقوش حیوانی و با استفاده از خمیر سفال به الوان و وجود سفالهای لعاب دار نیز نشان‌گر استیلای سامانیان می‌باشد (کیانی، ۱۳۷۹: ۱۶). صنعت شیشه‌سازی نیز از رونق مطلوبی برخوردار بوده است. (معطوفی، ۱۳۸۴: ۱۳۶). صنعت ابریشم بافی و تولید صنعت چوب و حتی رونق صنعت دباغی در قرون سوم هجری در این منطقه، بوده است (یعقوبی، ۱۳۸۱: ۵۳، ۷۸؛ ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۲۰). بافت روسری‌های ابریشمی به تاسی از منطقه سمرقند مشهود است (حدودالعالم، ۱۳۶۱: ۱۴۳؛ ابودلف، ۱۳۵۵: ۸۳).

رشد علمی نیز پیامد ارتباط طبرستان با خراسان بود (سهمی، ۱۳۹۸: ۳۹). مفاخری چون ابوسلیک گرگانی، مبدع پرده‌های موسیقی در اینجا درخشید (صفا، ۱۳۶۹: ۱/۱۸۲). قاضی ابوالحسن گرگانی، حمزه بن یوسف سهمی گرگانی، ابوعبدالله محمد استرآبادی، ابوبکر صولی گرگانی، شیخ ابوالهشتم احمد گرگانی، ابوسهل گرگانی، لامعی گرگانی، ابوالقاسم گرگانی، سید اسماعیل گرگانی، اسماعیل بن احمد اسماعیلی جرجانی فقیه و ... مصادف با

- ترجمه عباس خلیلی. تهران: علمی.
- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۸۲). *تاریخ کامل*. ترجمه حمیدرضا آژیر. تهران: اساطیر.
- ابن اسفندیار (۱۳۶۶). *تاریخ طبرستان*. تصحیح عباس اقبال. تهران: پدیده خاور.
- ابن حوقل (۱۳۶۶). *سفرنامه ابن حوقل (ایران در صورت الارض)*. ترجمه شعار. تهران: امیرکبیر.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۶). *تاریخ ابن خلدون*. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن فقیه، احمد ابن محمد (۱۳۴۹). *مختصرالبلدان*. ترجمه مسعود. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن مسکویه، ابوعلی (۱۳۶۷). *تجارب الامم*. ترجمه علینقی منزوی. تهران: توس.
- ابوالفرج اصفهانی (۱۳۶۷). *مقاتل الطالبیین*. ترجمه رسول محلاتی. تهران: صدوق.
- ابودلف، مسعر (۱۳۵۵). *سفرنامه ابودلف در ایران*. ترجمه ابوالفضل طباطبایی. تهران: مشرق.
- بویل و دیگران (۱۳۸۵). *تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان (پژوهش دانشگاه کمبریج)*. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
- بیهقی، ابوالحسن (۱۳۶۱). *تاریخ بیهقی*. به اهتمام احمد بهمنیار. تهران: فروغی.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۵۶). *تاریخ بیهقی*. تصحیح علی‌اکبر فیاض. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- پرگاری، صالح (۱۳۷۸). «روابط سامانیان و علویان». *نامه آل سامان*. تهران: مجمع سامانیان.
- جمالزاده، محمدعلی (۱۳۷۲). *تاریخ روابط روس و ایران*. تهران: افشار.
- حدودالعالم من المشرق الى المغرب (۱۳۶۱). به کوشش منوچهر ستوده. تهران: طهوری.
- خواندمیر (۱۳۵۳). *حبیب السیر*. به همت دبیر سیاقی. چاپ دوم. تهران: خیام.
- ذبیحی، مسیح (۱۳۶۶). *گرگان‌نامه*. به همت ایرج افشار. تهران: بابک.
- سهمی، ابوالقاسم حمزه ابن ابراهیم (۱۳۹۸). *تاریخ جرجان (شناخت علمای جرجان)*. ترجمه محمدعلی خالدیان و غلامرضا گلچین‌راد. گرگان: دانشگاه آزاد اسلامی.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۶۹). *تاریخ ادبیات در ایران*. تهران: فردوسی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۹). *تاریخ طبری*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.
- عتبی، محمدبن عبدالجبار (۱۳۵۷). *تاریخ یمینی*. ترجمه جرفادقانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر (۱۳۶۲). *قابوسنامه*. تصحیح یوسفی. تهران: علمی و فرهنگی.
- کجباف، علی‌اکبر (۱۳۷۸). «روابط سامانیان با زبیریان و علویان طبرستان». *نامه آل سامان*. تهران: مجمع سامانیان.
- کیانی، محمدیوسف (۱۳۷۹). *پیشینه سفال و سفالگری در ایران*. تهران: نسیم دانش.
- گردیزی، ابوسعید (۱۳۶۳). *تاریخ گردیزی*. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.
- مجمل التواریخ و القصص (۱۳۱۸). تصحیح محمدتقی بهار. تهران: کلاله خاور.
- مرعشی، سید ظهیرالدین (۱۳۶۳). *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*. به اهتمام برنهارد دارن. تهران: گستره.
- مسعودی، علی ابن حسین (۱۳۷۰). *مروج الذهب*. ترجمه پاینده. تهران: علمی و فرهنگی.
- معطوفی، اسدالله (۱۳۸۴). *استرآباد و گرگان در بستر تاریخ ایران*. گرگان: جلالی.
- معطوفی، اسدالله (۱۳۷۶). *ضرب‌المثل‌ها و کنایات و باورهای مردم گرگان*. تهران: ایمان.

مقدسى، ابو عبدالله (۱۳۶۱). *احسن التباسيم فى معرفه الاقاليم*. ترجمه عليتنقى منزوى. تهران: مؤلفان و مترجمان ايران.

منشى كرماني (۱۳۶۴). *نسائم الاسحار*. تصحيح ارموى محدث. تهران: اطلاعات.

نرشخى، ابوبكر (۱۳۶۳). *تاريخ بخارا*. ترجمه ابونصر قباوى. تلخيص محمد ابن زفر. تصحيح مدرس رضوى. تهران: توس.

هروى، جواد (۱۳۹۳). *تاريخ سامانيان عصر طلايى ايران بعد از اسلام*. تهران: اميركبير.

يعقوبى، ابن واضح (۱۳۸۱). *البلدان*. ترجمه محمد ابراهيم آيتى. چاپ چهارم. تهران: علمى و فرهنگى.